

# نکته حاشیه یادداشت

شرح حال خودنوشت شیخ علی اصغر بروجردی در سال ۱۲۷۵ق  
نکاتی از آثار استاد علامه جلال الدین همایی (۷)  
اشعاری نویافته از استاد جلال الدین همایی (سنا)  
میان و کرانه  
یک نام جغرافیایی  
نسخه خطی انیس الحجاج در مجموعه خلیلی  
وقف قرآن ۱۵۰ پاره محمد بن محمد بن ابی الحسن کبریتی

۳۶۳-۳۳۳

رسول جعفریان | روح الله شهیدی |  
رحیم پاک نژاد | وحید عیدگاه طریقه‌ای |  
احمد خامه‌یار | مرتضی کریمی نیا |  
شماره نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## شرح حال خودنوشت شیخ علی اصغر بروجردی در سال ۱۲۷۵ ق

این اواخر فرصتی دست داد و توفیق نصیب شد تا کتاب «ظلمت مظلمه در رد بابیه» را منتشر کنم (قم، مورخ، ۱۴۰۰). نویسنده آن ملا علی اصغر بروجردی (م ۱۲۳۱ و متوفای بعد از ۱۲۷۵) از روحانیون بروجردی است که چندی در عتبات نزد علمای بزرگ از جمله صاحب جواهر درس خوانده، سپس به تهران آمده، و در آنجا رحل اقامت افکنده است. کار وی تألیف کتاب و تدریس بوده، اما در منابع آن دوره، جز اشاراتی، از او یاد نشده است. برخی از کارهای چاپ سنگی شده که از آن جمله نور الانوار، ضیاء النور، و عقاید الشیعه است. وی کتاب ظلمت مظلمه هم در سال ۱۲۶۸ ق - سال ترور ناصرالدین شاه توسط بابیه - نوشته و در آن از - ادعاهای سید علی محمد باب و کتاب بیان او انتقادهای تند کرده است. این کتاب حاوی نکات تازه ای هست.

و اما در حوالی ۱۲۷۵ ق شخصی به نام محمد حسین فارسی، مرید وی شده و کار کتابت نور الانوار را برای چاپ سنگی آن عهده دار شده است. وی در مؤخره این کتاب، نحوه آشنایی و ارادت خود را به وی بیان کرده و آنگاه می نویسد که در میان مسودات وی، شرح حال خودنوشتی از او یافته است که در اینجا می آورد. این شرح حال خودنوشت که به عربی است، شامل شرحی از تولد او تا اقامت در تهران، تألیفات، و شماری از خواب های اوست که همین خوابها سبب تألیف آثاری هم از سوی او شده است. متن آنچه محمد حسین فارسی نوشته، و نیز شرح حال خودنوشت این شیخ علی اصغر بروجردی، و خاتمه همین مؤخره که اشاره به چاپ نور الانوار است را در اینجا درج می کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

و بعد؛ چنین گوید ذره بی مقدار محمد حسین فارسی کاتب کتاب نور الانوار که مدتی متممادی بود که به واسطه خبر مشهور «من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة الجاهلية» در تفحص و تجسس احوال

امام زمان خود حضرت حجة الرحمن و صاحب العصر والزمان - عليه السلام الله الملك المئان - بودم، و در هر بلد و دیار از علمای ابرار و محدثین اخبار، جویای احوال خیریت مآل آن حضرت بودم، و سر در بسیاری از کتب مؤلفه و ژُبر مصتفه به فارسی و عربی در احوال آن جناب می نمودم که عن بصیرة عارف به حق امام خود شده باشم، تا آن که در این اوان سعادت اقتران ظفر به کتاب مستطاب نور الانوار یافته، آن چه می خواستم در او یافتم، و کشف غطا و رفع حجاب از او، از برایم شد.

در این هنگام که در دارالخلافة الباهره سکنا داشتیم، در تفتیش حال مؤلف او برآمده، و بعد از زحمات بسیار و جدّ و جهد بی شمار دیدم که این کتاب از مؤلفات جناب مستطاب قدوسی نساب، زبده العلماء الربانیین و قدوة الفقهاء والعارفین و عمدة الفضلاء والمحدثین، و فخر الحكماء و المحققین، و زین العرفاء و المجتهدین، رکن الشریعة و مهدی الشیعة المحروس بالله العلی الاکبر الشیخ علی اصغر البروجردی - ادام الله افاضاته العالیه - بود. چون استفسار و تتبع بسیار در احوال آن جناب نمودم، چندین مجلّادات از مصتفات و مؤلفات ایشان در نشر آثار شریعت غزای محمدیه (ص) در میان مردم منتشر دیدم در فنون مختلفه، و سی و یک جلد از کتب او را ملاحظه کردم که از بوستان سواد به صفحه بیاض آمده بود، به طریقی که در جداول متأخره فهرست مانند، قلمزد می شود.

لهذا ارادت قلبی حاصل آمده به خدمت ذی مسرت آن جناب شرفیاب شده، از حسن اخلاق او محظوظ و معاشر با او گردیدم. الحق او را سالک مسالک یقین و ناسک شرع مبین و هادی مناہج دین متین حضرت سید المرسلین (ص) دیدم که در به روی اغیار بسته، و در گوشه خمول و انزوا به جهت ترویج شریعت غزا و طریقت بیضا نشسته، خالی از غل و غش، و عری و بری از آرایش امور دنیوی دنیّه؛ و شب و روز مشغول نشر آثار شرع است. نه با کسی راهی و نه از اهل دنیا کسی را به حال او آگاهی بود.

فلهذا قربة الی الله و طلبا لمرضاته، دو کتاب از کتاب مصتفه و مؤلفه او را که نفع آن ها عام البلوی بود، به قلم شکسته قدم خود رقم نمودم که در مطبع انطباع مطبوع آید که عامه عوام و خاصه خواص در هر عصر و اوان از او منتفع شوند، و ذخیره یوم لاینفع مال و لابنون آید، و ملتمس از ناظران و ناقلان و مستمعان آن است که مؤلف و حقیر کاتب، و بانی و ساعی و متطیع او را به فاتحة الکتابی یاد فرمایند.

و یکی از آن ها کتاب نور الانوار و دیگری کتاب مثنوی ضیاء النور که از افکار ابکار و از خزینه سینه آن مخزن معارف حقّانیه و عوارف ربّانیه متنابع شده، در حاشیه او ثبت و ضبط و رقمزد خانه مشکین شمامه نمودم.

و نیز مایل بر آن شدم که شرحی از احوال خیریت مآل ایشان را در آخر همین دو کتاب مصتفه و مؤلفه خودشان ذکر نمایم، زیرا که الحق مجهول القدر واقع شده اند. و در ظُهر بعضی از مسوّدات ایشان

دیدم شطری از احوال خود را مرقوم فرموده بودند. حقیر سراپا تقصیر نیز او را عباراته در این جا ثبت نمودم که موجب بصیرت دیگران بر احوال ایشان شود، وفقه الله تعالی، اگرچه فی الحقیقه آن جناب با این جلالت قدر و ستمو منزلت و علو رتبت در این عصر مجهول القدر می باشند، ولیکن بنابر عبارت «لیست بأول قارورة كسرت فی الإسلام» این جوهر اشخاص از صدر اول الی الان به جهالت قدر موصوف بوده اند در میان اهل دنیا، و همین اقوی دلیلی است بر نیکی ذات و پاکی فطرت ایشان که آلوده به این انجاس امور و اعتبارات فانیه دنیای دنیّه که محل لغزش اقدام بسیاری از اولوالالباب است نیست.

و عباراتی که آن جناب در احوال خود نوشته بودند این است که حقیر کماهی می نویسد:

قد وُلد الأحرر علی اصغر فی سنه احدى و ثلاثین و مأتین ۱۲۳۱ بعد الألف من الهجرة النبویة (ص) فی بلدتنا المعروفة ببروجرد من بلاد عراق العجم، ثم ارتحل والدی الماجد المبرور منه إلى بلدة همدان، و حملنا معه، فتوقف فی تلك البلدة إلى أن بلغت أوان حلمی، فشرعت فی التحصیل فیہ برهة من الزمان، ثم خرجتُ منه قاصدا نحو الإصفهان من طریق القاسان، فوقف فیہ أقل من سنة بشهرین، ثم خرجت منه إلى نراق، و منه إلى بروجرد، فظلت فیہ أقل من سنتین بستة أشهر، و قرأت علی السید النبیل والعالم الجلیل المولی التقی میرزا علی نقی ابن اخ السید السند و الحبر المعتمد بحرا العلوم النجفی الطباطبائی، ثم علی العالم العامل والأستاذ الكامل المولی الأوتاد الحاج ملا اسدالله [التستری]، وانتقلت منه إلى همدان، و منه إلى كربلاء، فقرأت فیہ علی السید الکظیم والمؤید العظیم مولانا آقا سید إبراهیم القزوینی صاحب الضوابط والنتایج فی الأصول، ثم قرأت علی المولی الأعظم والنحریر المعظم المبرء من كل شین الشیخ محمد حسین صاحب فصول الأصول، ثم انتقلت منه إلى التحف الأشرف ووصلت إلى خدمة المولی المؤمن وفريد الزمن الشیخ حسن ابن الشیخ المشهور فی الآفاق الشیخ جعفر التجفی، و إلى خدمت ابن ابنه المولی المجد الشیخ محمد بن الشیخ علی ابن الشیخ جعفر - رحمهم الله تعالی، ثم قرأت علی شیخ المشایخ والجبل الشامخ أفقه الفقهاء أستاذ الكل فی الكل وهادی المناهج والسبیل مولى أهل الزمن الشیخ محمد حسن بن الشیخ باقر صاحب کتاب جواهر الكلام، و وصلت إلى صحبة كثير من العلماء الأخیار والفقهاء الأبرار والعرفاء والحكماء الاظهار والمحدثین الخیار والمفسرین المختار - علیهم رحمة الله الملك الغفار - فأخذتُ من كل واحد منهم نصیبی بقدر المقدر والمقدور.

ثم انتقلت إلى همدان لعدم مساعدة الزمان، و منه إلى سنقر الکلیائی، و منه إلى طهران من طریق القزوین، ناویاً لزيارة مشهد المقدس، وظلت فیہ لمضايقه الزمان علی، إلى أن انقضت سنة احدى

وسبعين والمأتين بعد الألف، ثم تشرفت بزيارت ثامن الأئمة (ع) ورجعت منها، وظلت في الظهران إلى الآن، وقد وصل عمري إلى أربعة وأربعين، مسودة الوجه، خالياً عن الحسنات، حاملاً للسيئات.

ولكن في أغلب هذه الأوقات وأكثر الزمان كنت مشغولاً بما بالتحصيل أو البحث أو التأليف والتصنيف، وبقاعدة «الميسور لا يسقط بالمعسور» ومن باب «ما لا يدرك كله لا يترك كله» أتحتف تحفا كتخفة النملة وهي رجل - جراد، فاشتغلت بالتأليف والتصنيف بقدر القوة والإستطاعة، بعد ما أجازني جل من الأساتيد من العلماء الراسخين شكر الله سعيهم في العالمين، وصدقوني على حصول قوة الإستنباط لي في الأحكام التكليفيّة، فوصلت عدّة مصنفاتي ومؤلفاتي إلى احدى و ثلاثين في نشر آثار الشّرع الأنور المتين، عربيّة وعجميّة، منظومة ومنثورة، مختصرة ومفصّلة؛ ففي كلّ مكان تمكّنت فيه كتبُ كتاباً في حالة ضيق وبأس ويأس من الناس، من عوامهم وخواصهم وأوساطهم، رجالاً ونساءً في أسوء الزّمان وأفتن الأوان، بحيث لم نجد فيه عاملاً يعمل لله ويرشد إلى الله، وقد انقطع الرّجاء من دون الله، وقد سدّ باب الفرج، وسدّت أبواب الفرح، وقحط الرّجال، وكانت الأعمال للرّياء والسّمعة والشّهرة من دون رضی الله تعالى، من الأعالى والأداني، والعبيد والأحرار في جميع الأحوال والأقوال والأعمال، وقد سدّت أبواب وجوه البرّ وحقوق الله وكأنّها نسخت مطلقاً أو لنا.

وقد رأيتُ في تأليف هذه المصنّفات والمؤلّفات رؤيا صادقة ظهر أثرها، وهي بمنزلة المبشّرات، وسيظهر فيما بعد إن شاء الله تعالى في حياتي ومماتي ما بقى منها، وقد كتبتُ الكتب المزبورة بهذا التفصيل والترتيب:

فكتبت كتاب معدن الحكمة، وكتاب درّ مكنون، ورسالة كفر وإيمان في بروجرد، وزبرت كتاب مشكوة الأنوار وكتاب لؤلؤ منثور ورسالة تيمّمية في همدان، وكتبت كتاب لآلى الكلام وكتاب مهمّات الأصول في الكربلاء والتجفّ الأشرف، وكتبت كتاب صلوات الجمعة والظّهارات في سنقر، وكتبت كتاب نور الأنوار وكتاب عقايد الشيعة وكتاب مخزن الأسرار وكتاب محجّة بيضاء وكتاب فرياد الشيعة وكتاب شرح منظومه، وكتاب سيف المجاهدين وكتاب ظلّمت مظلمه، وكتاب فارق الحق، ورسالة رضاعية في الظهران.

ورأيت ليلاً كأنّي صعدت سطحاً بُنيت فيه قُبّة من لينة، وقد قعد أمير المؤمنين - روجي له الفداء - في تلك القُبّة وحوله أصحاب رسول الله (ص)، وكأته كان مجلس شورى، وكان (ع) يحتجّ على صحّة خلافته حتّى انجرّ الأمر إلى أن يبايع الناس به، وكنت أنا ومولانا سلمان الفارسي - رضی الله عنه - خارج القُبّة فقال لي: نمشى نبايع علياً (ع)، فقدمنا إلى باب القُبّة، فقال لي: قدّم. قلت: لا يكون ذلك، فقال: لا بدّ لك من التقدّم، فقدمت للاطاعة ودخلت وقعدت بين يدي سيّدنا أمير المؤمنين (ع) وقبّلت يده المباركة ومسحتها على عيني وجيبي وبايعته وقلت ورجعت قهقري، وعلى أثرى

سلمان (رضی) ففعل ما فعلت فقال (ع) بالفارسی: «بیعت این دو نفر از روی حقیقت و صدق است». فکتبت کتاب سیف الشیعة.

ثم رأیت أخرى کأتی مسلح بجميع أدوات الحرب وفي یدی ذوالفقار المعروف، فإذا أقبل الی رجل جسیم ضخیم طویل کأنه یرید محاربتی، فقلت: من هذا؟ قیل: عمرو بن عبدود، فضربته بذي الفقار علی أم رأسه، فانفلق الی صدره فخر، وتعجبت أنا من قوت عضدی، ووقوع ذی الفقار بیدی، وان رسول الله (ص) قال: ضربة علی یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین فی قتله، وإذا قد أقبل رجل طویل أسود خفیف اللحیة، فقلت ومن هذا؟ فقیل: مُرع بن الخطاب، فقلت: أنت یابن فلان و ضربت علی صفحة عنقه بذي الفقار، فوقع علی نحو بُعد عشرة أذرع، فإذا أقبل فوجان من الفرنجی و مقدمهم رجل أفرنجی مسلح بجميع أدوات الحرب، فقلت أعطنی بزنوسک! فأعطانی فکأنه کالقطن العتیق المتلاشی، فقلت اف لک! هذا الذی كنت تعبدہ، فإذا كنت واقفاً عند نهر الهندیة فی كربلاء، و قد شدت کتبی المؤلفه بأجمعها فی خرقة، فالقیت فی التهر، و دخلت أنا فی التهر لأخرجها فأردت أن أمنع الماء من الجریان، فوضعت یدی الیمنى نحو الماء، فإذا ارتفع بعضه علی بعض حتی صارت الفلاة الواقعة نحو غرب التهر بحرًا موجاً، فأخرجت مشدودة الکتب کأنها لم تبطل اصلاً. فکتبت کتاب بوارق الامة.

ورأیت أخرى کأنه كانت عمارة وبستان مشحونین من الأشجار والأطیار والأنهار، و فیهما حوض کبیر متروس من الماء الصافی الفرات، فأقبل مولانا أمير المؤمنین (ع) و أنا منی [کذا. شاید: فأقبل ... اناملی] و صب علی فمی من فمه المبارک ماء کثیراً، ثم أخذ جاماً و صب من ماء ذلك الحوض علی فمی، بحیث خرج الماء الکثیر من أطراف فمی.

ورأیت فی مشهد المقدس أيضاً رؤیاً کثیرة، فکتبت فیہ کتاب فیض الرضا، ثم رجعت فی طهران، فکتبت فیہ کتاب افاضات الرضویة، و کتاب ضیاء النور مثنوی، و کتاب أجوبة شیخ أحمد الفاروقی و کتاب طرایف و غیرها ممّا کتبه، و إن أردت أن أشرح تفصیل أحوالی ورؤیای، لیطول بها الکلام و یضخم بها الکتاب، و لله الحمد والشکر علی ما أولانا و ما ابلانا، و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین. [متن خودنوشت تمام شد].

[ادامه عبارت محمد حسین فارسی: ] و اما تألیف و انطباع این نسخه شریفه [نور الانوار]، در زمان انجلای شعاع شمس مشرقه مشرق سلطنت، و در اوان تجلی نور بدر جهانبانی و معدلت شاهنشاهی که از نفخات همتش سحاب مرکوم ظلمات بعضها فوق بعض پراکنده و بی پاست، و دل آگهی که از اشعه ضیاء شعشعهی قلب انورش، خفایا و مکاید مظلمه و خیالات کاسده اهل جهالت و ضلالت برملاست، و دین پرور و پناهی که از قلزم قهرش ارواح بی دینان بر باد فناست، و از همت متعالیه - اش فلک المشحون لالی منشوره ملت بیضاء احمدی و دولت غزای محمدی (ص) در بحار شریعت

مصطفوی و انهار طریقت مرتضوی جاری است، و به حکم جهان مطاعش احکام دین مبین حضرت سید المرسلین بر همه ادیان و ملل و مذاهب و نحل ساری است، و سحاب کف جودش ابجر ابحر امطار اقطار فیوضات متکثره را بر اراضی وجود هر موجودی کماء ثجاج ریزنده، و بر فرق فرقدان سایش دیهیم شاهنشاهی زبینه عدالت گستری که از عدل و داد امینش نور انور صبح صادق از شب دیجور طالع، و ابنای زمان از دادخواهی معتمد دربارش در مهد امن و امان غنوده، و از حسام آتش بار سپهسالارش شرر قهر در خرمن هستی مرتدین افروخته که وجود ناپاک هرگونه ملحد و بی باکی را سوخته، ملک ملوک عالم زبده و مختار اولاد آدم قهرمان الماء والظین، قلع بنیان ظالمین، و قاطع برهان ضالین و مضلین، السلطان العادل والقآن البازل والخاقان الکافل، السلطان ابن السلطان ابن السلطان، والخاقان بن الخاقان بن السلطان الغازی ناصرالدین شاه قاجار - خلد الله ملکه و اید الله عمره و دولته و شوکته - به خواهش و بذل عالیجاه معلی جایگاه نتیجه الامراء العظام، و تحية الخوانین الفخام، مقرب الخاقان تاج الحاج حاجی موسی خان - زاد الله توفیقه - خلف صدق جت مکان ابراهیم خان بادکوبه ای، به سعی و اهتمام عالیجاه الله قلی خان قاجار در کارخانه منطبعه دارالخلافة طهران - صانها الله عن جمیع الحدثان در مطبع مشار الیه انطباع یافت، فی شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۵

غرض این بُد که نقش یادگاری بماند بعد ما در روزگاری

در صفحه بعد هم این یادداشت، پس از ستایش کتاب ضیاء النور که در ادامه نور الانوار چاپ شده، آمده است: و هر کس از اعالی و ادانی و عالم و جاهل بخواد این کتاب را استکتاب کند، یا باسمه یا چاپ کند، اگر به همین سیاق از صفحه اول تا این صفحه آخر از متن و حاشیه و ملحقات به آنها نوشت، خدا خیر دهد، و آخرت به او عطا فرماید، و اگر یک کلمه یا کلام یا صفحه یا سطر یا ورقی از او ببندازد، به لعنت خدا و رسول و ائمه و ملائکه گرفتار شود.

رسول جعفریان



بسم الله الرحمن الرحيم و بقیته

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین و بقیته  
 فارسی کاتبان نورالانوار که بتی متادمی بود که بواسطه خبر مشهور سن مائت و نهم نفیض ایام مزایا مائت  
 بیته آنجا بقیه در شخص و بختس احوال امام زمان خود حضرت حجتی الرحمن و صاحب العصر و الزمان علیه السلام  
 الملك الملقب بودم و در پرله و دیار از علی ابرار و محدثین اخبار جوایم احوال خیریت مال آنحضرت بودم  
 و سر در بسیاری از کتب مؤلفه و زبیر مصنفه بفارسی و عربی در احوال آنجناب می نمودم که عن بصیرت و عاقل  
 بخی امام خود شده باشم تا آنکه در این اوان سعادت اقران خطه بکتاب مستطاب نورالانوار یافت آنچه  
 بجز آنستم در او یافتم و کشف غطاء و رفع حجاب از او انبرایم شد در اینستگاهم در دار الخلافه ابا هر سکنه شام  
 در تفتیش حال مؤلف او برآمده بعد از زخامت بسیار و بجهت بشمار دیدم که این کتاب از مؤلفات است  
 مستطاب قدوسی کتاب زبیرة العلل الربانیه قدوة الفقهاء و العارفين و عمدة الفضلاء و المتجین و مختار  
 و المختصین و برین العرفاء و المجتهدین رکن الشریعة قدسی الشیخ المحمود حسن الله العالی الاکبر الفیض علی اصغر المرعروی  
 اوام انصافا ضامه العالی بود چون استفسار و تفتیش بسیار در احوال آنجناب نمودم چندین مجلدات از مؤلفات  
 و مؤلفات ایشان در نشر ناما شریعتی خوانی محمدی صلی الله علیه و آله دستم در میان مردم منتشر دیدم در خون  
 مختلفه و سی و یکت جلد از کتب او را ملاحظه کردم که از بستان بیاض آمده بود بطریقیکه در جدول متافوه  
 فهرست مانند فلز در مشود لکن اراادت بلی حاصل آمده بخدمت و بخدمت ان جناب شرفیاب شده اجزای  
 او محفوظ بود بمانند با او که دیدم آنجناب او را ساکت ساکت بقرین ناسکت شرع میریخ با دمی مناجیح دین بجز  
 سید المرسلین دیدم که در بروی اخبار بسته و در گوشه حمول و از او آنچه ترویج شریعت فخر و طریقتی بیضا  
 نشسته عالی از فضل و غش و عوی و بری از آتش امور و بنوی و بنده و شب و روز مشغول نشر ان شرع است  
 نیبا کسی را هیچ نازا هزل و نیبا کسی را بحال و آنکاهی بود فلینذا فرقة الی الله و طلبنا لرضه و کتب از کتب مصنفه  
 و مؤلفه او را که نفع انها عام البلوی بود بقلم نگسته قدم خود رقم نمودم که در مطبع المطابع مطبوع است که کتاب  
 علوم و فاضله خواص در هر عصر و اوان نازا و منفع شوند و ذخیره بوم لا ینفع مال و لا بنون آید و مشغول از غزل  
 و انصاف مستمان آنست که مؤلف و صحیح کتات و بانی و ساعی و مطبوع او را با نفع الکتابی در فایده و یکی از کتابان

## نکاتی از آثار استاد علامه جلال الدین همایی (۷)

### ویژگیهای تصوّف (۱)

اگر در تاریخ تفکر بشر احاطه داشتیم می توانستیم منشأ و سرچشمه اصلی تصوّف را پیدا کنیم و بگوییم که این فکر نخستین بار از دماغ کدام ملت تراوش کرده و چه عواملی در رشد و نمو آن اثر داشته است، اما متأسفانه این احاطه را نداریم و نتوانیم داشت.

پشه کی داند که این باغ از کی است      کاو بهاران زاد و مرگش دردی است

کرم کاندر چوب زاییده است حال      کی بداند چوب را وقت نهال

جایی که در تاریخ نظامی و ادبی به کوچه های بن بست و بیابانهای بی سر و ته برمیخوریم که راه به جایی نتوانیم برد، در تاریخ نامحدود تفکر بشر، از اندیشه های محدود چه انتظار توانیم داشت.

کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست      اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

چکیده افکار و عقایدی که در مرور دهور و در طی هزاران قرن به صورت خصایص فطری در روح ایرانیان موجود بوده و در نهضت های سیاسی و مذهبی و علمی و ادبی ایشان جلوه گر شده است انکار نمی توان کرد، و این معنی که تصوّف اسلامی با روح ایرانی و عصاره و شیره همین قسم افکار و عقاید پرورش یافته است هم قابل انکار نیست ولیکن تصوّف اسلامی مولود تعلیمات اسلام است.

در تصوّف نمودارها از عقاید مانویّه و مزدکی و مسیحی و زردشتی و بودائی و تعلیمات حکمای ایرانی و هندی بی شک وجود دارد، اما مسلکی که در دنیا به نام تصوّف خوانده میشود بی شبهه مولود تعلیمات قرآن و پیغمبر اسلام و صحابه مخصوصاً حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام است. پیش گفتیم که اساس و ریشه تصوّف اسلامی از آغاز ظهور اسلام در تحت تربیت و تعلیمات پیغمبر اکرم و صحابه مایه گرفت، اما در آن عصر نه مسلکی خاص بنام تصوّف و نه طایفه و

فرقه بی مخصوص به نام صوفی وجود نداشت جماعتی که بواسطه زهد و قناعت و مواظبت بر طاعت و عبادت و آشنایی به اسرار دین در مقابل دنیا پرستان جاهل طبقه ممتازی را تشکیل میدادند در آغاز اسلام به نام اصحاب صفه و بعداً به نام صحابی و تابعی و عنوان عبّاد و زهّاد و نساک شناخته میشدند. اما کلمه تصوّف و صوفی در معنی مسلک و فرقه خاصّ در قرن دوم یا در اواخر سده اول هجری ظهور کرد، و تصوّف در آغاز امر مانند دیگر احزاب و مسالک ساده و بی پیرایه بود ولیکن بعد از رواج فلسفه مخصوصاً طریقه حکمای اشراقی و رواقی و پهلوی، و اختلاط و آمیزش عقاید و آداب ملل با یکدیگر به مرور ایّام رنگی تازه به خود گرفت که مملوّ از دقایق و اسرار است. افکار و عقاید موروثی ملل و اقوام مخصوصاً ایرانیان قطره قطره با تعلیمات پر دامنه اسلام بهم آمیخت و دریای بیکرانی به وجود آورد که از آن به تصوّف اسلامی عبارت می کنیم.

اگر تصوّف را به دریای بیکران و آراء و عقاید و مذاهب را بجوی ها و نهرها که به دریای عظیم می پیوندد مانند کنیم، تشبیه شاعرانه نکرده بلکه حقیقتی را برای تقریب به ذهن به صورت مثل توضیح داده ایم. راه یافتن به سرچشمه های اصلی و پیدا کردن منابع اولیّه این همه اسرار و رموز که در تصوّف نهفته می باشد کار آسانی نیست، فقط از روی تراوشهای فکری و گفتارها و رفتارهای بزرگان صوفیّه میتوان پی برد که این چشمه ها راه به دریای عظیمی بی نهایت دارد.

تصوّف اسلامی در خط سیر و تحولات ظاهری و باطنی و به عبارت دیگر از مرتبه حدود و قیود تا مقام لاحدّی و بی قیدی، رشته بسیار طولانی را طی میکند که یک سر رشته جمود بر عبادات ظاهری و سر دیگرش عالم استغراق و مقام اسقاط همه تکالیف است که احیاناً از آن به عالم سعه و رخصت تعبیر می کنند.

تصوّف در ادوار و اطوار و همچنین نسبت به اشخاص و طوایف صوفیّه مظاهر مختلف دارد که جمع کردن همه آنها در تحت یک عنوان و یک مرام به حسب ظاهر خیلی دشوار می نماید، اما کسی که با رموز تصوّف آشنا شد میدانند که اختلاف این مظاهر مانند اختلاف در تعریف تصوّف است که پیش گفتیم.

تصوّف اثباتی که از آن به فقر محمّدی عبارت کنند با تصوّف سلبی یا فقر عیسوی، زیرکی و هوشیاری با حیرت و بی هوشی، علوم و آداب فرا گرفتن با نقش هرگونه دانش از دل شستن و دفتر صوفی را از سواد حرف ستردن، زهد و ریاضت و خلوت و به ترک لذّات و حظوظ گفتن و پشت پا به همه اسباب دنیوی زدن با رعایت وظایف اجتماعی و آداب معاشرت و داخل اجتماع شدن و از زندگانی بهره گرفتن و جهان را به خوشی و شادکامی گذراندن، مواظبت بر طاعت و عبادت و اوراد و ادکار با رقص و سماع و وجد و قول و غزل ساختن و پای کوفتن و دست افشاندن، زردی و لاغری و رنجوری و گریه و زاری و تضرّع و تن کاستن با دلآوری و نشاط و خنده و شادی و جوانی کردن و ورزش و شناوری و خود

آراستن، تحمّل ستم و آزار از هر کسی کردن و با همه ملل و مذاهب در صلح و صفا بودن با انتقام و خونخواهی و مشق تیراندازی و شمشیر بازی، و امثال این اضداد همه در خانقاه صوفی تعلیم میشود.

در کتاب اشجار و اثمار علیشاه بن محمد خوارزمی معروف به بخاری که از کتب نجوم معروف قرن هفتم هجری است<sup>۱</sup> در ثمره ششم در احکام قاسم از یکی از مشایخ صوفیه معروف آن زمان به نام شیخ حسام الدین اسم می برد که در خانقاه سمرقند «جوانان را علم سلاح و مبارزت آموختی» و خود علیشاه از خدمت او علم تیر و کمان و اسلحه دیگر و طریق کشتی گرفتن آموخته است.

شکّی نیست که ظهور تصوّف و اکنش جمود و تقشّفات ظاهر پرستان مذهبی بود و این نهضت برای تعدیل مذهب اسلام هم لازم بود و هم حتمی الوقوع، و شاید در بعض فرقه ها در باطن نهضتی وجود داشت که رنگ مذهب به او می دادند و کم کم طالبان و مریدان را طوری تربیت می کردند که بی رنگی و بی قیدی به مذهب نتیجه می داد، اما این معنی در همه فرق صوفیه منظور نبوده بلکه در بسیاری از این طوایف مقصود واقعی تهذیب و آرایش اخلاق و پیراستن مذهب از اوهام و خرافات بوده است. همانطور که در فقه و اصول عقاید، در مقابل داود ظاهری مذهب باطنی و در برابر اهل حدیث اشعری فرقه معتزلی ظهور کرد، در مقابل مذهب خشک جامد نیز مسلک تصوّف نمودار گردید. اگر تصوّف هیچ هنری نداشته باشد باری وجود این خصایص را در آن انکار نتوان کرد.<sup>۲</sup>

روح الله شهیدی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱ به طوری که نگارنده از مطالعه خود کتاب استنباط کرده ام ولادت علیشاه در سال ۶۲۳ و تاریخ تألیف کتاب ۶۸۸ هجری است.

۲. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۹۹، ۹۶.

## اشعاری نویافته از استاد جلال‌الدین همایی (سنا)

### ۱. مقدمه

استاد جلال‌الدین همایی در سیزدهم دی ماه ۱۲۷۸ ه.ش در محله «پاقلعه» اصفهان دیده به جهان گشود. مقدمات فارسی و عربی را در منزل آموخت و تحصیلات خود را از مکتب‌خانه‌های اصفهان، آغاز کرد. در سال ۱۳۲۶ ه.ق به مدرسه «حقایق» رفت و یک سال بعد وارد مدرسه «قدسیه» شد و ریاضیات و هندسه و نجوم را فراگرفت. در اواخر سال ۱۳۲۸ ه.ق به جهت علاقه‌ای که به علوم اسلامی نشان داد، وارد مدرسه «نیم‌آورد» شد و به مدت بیست سال به فراگیری این علوم پرداخت (نصری، ۱۳۶۷: ۷). از جمله استادان او در این دوره می‌توان به شیخ علی یزدی، سید محمدکاظم کروندی، ملا عبدالکریم گزی و... اشاره کرد. بعد از تحصیلات عالی در زمینه‌های فقه و اصول، به اخذ چند فقره اجازه روایت از مشاهیری نظیر آیت‌الله حاج شیخ مرتضی آشتیانی، آیت‌الله شیخ محمدحسین فشارکی و آیت‌الله سید محمد نجف آبادی، نایل آمد (همان: ۱۳) و علاوه بر آموختن علوم نقلی، به تحصیل در فلسفه و طب قدیم نیز همت گماشت. در سال ۱۳۴۷ قمری به استخدام وزارت معارف درآمد و به تدریس ادبیات و فلسفه در دبیرستان‌ها پرداخت. سپس به تدریس در دانشگاه روی آورد و در دانشکده‌های حقوق و ادبیات مشغول به تدریس در موضوعات فقه اسلامی و صناعات ادبی شد (همایی، ۱۳۶۴: نوزده). در سال ۱۳۴۵ ه.ش از دانشگاه تقاضای بازنشستگی کرد. استاد همایی «پس از یک کسالت کوتاه» در بیست و هشتم تیرماه ۱۳۵۹ ه.ش دارفانی را وداع گفت (همان: بیست و هشت). از ایشان تألیفات گران‌سنگی به یادگار مانده است که از جمله آنها می‌توان به عناوینی نظیر غزالی نامه، خیامی نامه، تصوف در اسلام، فنون بلاغت و صناعات ادبی و... اشاره کرد (برای کتاب شناسی همایی نک: نصری، ۱۳۶۷: ۱۰۷-۱۵۳). استاد همایی افزون بر تحقیق در حوزه‌های گوناگون ادبی، به سرودن شعر نیز می‌پرداخت و دیوان اشعار او به همت یکی از فرزندانش (ماهدخت بانو همایی) و از سوی نشر هما در سال ۱۳۶۴ منتشر شد. چند شعر از همایی در دیوان او درج نشده است که در این جستار، مطمح نظر قرار خواهیم داد.

## ۲. معرفی منابع مورد نظر ما:

### الف. نامه سخنوران

این مجموعه در حقیقت، تذکره‌ای است مجمل و مختصر که به احوال و آثار شاعران پس از مشروطیت اختصاص یافته. نامه سخنوران در سال ۱۳۱۶ در تهران و از سوی کتابخانه فردوسی منتشر شده است. مؤلف آن، اسدالله ایزدگشسب ملقب به «درویش ناصرعلی» و متخلص به «شمس» است. وی در سال ۱۲۶۲ ه. ش در گلپایگان متولد شد و در زادگاه خود و همچنین در خراسان، تهران و نجف به تحصیل علوم دینی پرداخت. سپس به تدریس در مدارس اشتغال یافت و مدتی مدیریت دبستان «حکمت» در اصفهان را عهده‌دار بود (ایزدگشسب، ۱۳۱۶: ۹۵). نیز مجله‌ای به نام عنقا تأسیس کرد که نخستین شماره آن در اول فروردین ۱۳۰۵ منتشر شد و حاوی مطالب گوناگون علمی، ادبی، اجتماعی و... بود. ایزدگشسب در فروردین ماه ۱۳۲۶ درگذشت و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. از او تألیفات متعددی به یادگار مانده است که برخی از آنها عبارتند از:

شمس‌التواریخ، مظاهرالانوار (در اصول عقاید)، گلزار اسرار، حیوة الانسان فی تسبیح الاعیان، رشحات الاسرار (در شرح حدیث)، جنة النفوس (در احکام روزه) و... (مهدوی، ۱۳۳۴: ۲۸۰).

همچنان که اشاره شد نامه سخنوران، تذکره‌ای است پیرامون زندگی و شعر شاعران پس از مشروطه تا زمان حیات مؤلف. مهمترین منابع ایزدگشسب در جمع‌آوری این مجموعه، «جراید تهران و سایر ولایات و مجلات مانند آینده و ایرانشهر و تعلیم و تربیت و علم و هنر و ارمغان و دانشکده تهران و اصفهان و مجله حقوقی» بوده‌اند (ایزدگشسب، ۱۳۱۶: ۳). این نکته نیز گفتنی است که مؤلف در مقدمه، نوید یک «انقلاب کلی» در «ادب» را داده است، چراکه به زعم او «تمام دنیا دستخوش انقلاب و تغییر اوضاع است... سیاست‌ها و پولتیک دول رنگی دیگر گرفته [و] همین قسم در طرز ادای مقاصد و احساسات شاعرانه طریق دیگر گرفته‌اند» (همانجا). ایزدگشسب همچنین بحث کوتاهی با عنوان «شعر و تأثیر آن در هیئت اجتماعی» ترتیب داده که پیرامون تعریف و تاریخچه شعر در ایران و جهان است. مؤلف بر آن است که بین محتوای شعر و شرایط سیاسی و اجتماعی رابطه معناداری وجود دارد و همچنین «خصوصیت آب و هوای هر اقلیم و محیط» بر «روح و افکار شاعر تأثیر کلی» می‌گذارد (همان: ۶). به همین خاطر است که «شعرای ترکستانی» دارای «خشونت بیان» اند اما شاعران هندی، سبکی «بسیار ملایم» دارند (همانجا). ایزدگشسب نقش شعر را «در بیداری ملل و نكوهش عادات ذمیمه و یادداشت معایب و مفاصد اجتماعی» مهم می‌داند و بیداری ایرانیان در انقلاب مشروطه را تحت تأثیر همین عامل قلمداد کرده است (همان: ۷).

شاعران بسیاری در این تذکره مورد توجه قرار گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به ادیب نیشابوری، بهار، پروین اعتصامی، جلال‌الدین همایی و... اشاره کرد.

### ب. سخنوران ایران در عصر حاضر:

این مجموعه دو جلدی نیز در عصر پهلوی اول، در هند انتشار یافته است. گردآورنده پس از ذکر مختصری از تاریخ ادبیات قدیم ایران (از عصر سامانیان تا انقلاب مشروطه) به ویژگی های ادبیات جدید ایران، خصوصاً «افکار آزادی خواهی و اصلاح طلبی» اشاره می کند. محمد اسحاق به فراگیری زبان های بیگانه در ایران نیز توجه دارد و در این باره می نویسد: «کتب و مقالات مختلفی که در ایران به طبع می رسد، عموماً از السنه بیگانه ترجمه می شود و گذشته از این که الفاظ خارجی در خلال هر سطر نمایان است؛ چه بسا ترکیب جملات و عبارات نیز اروپایی است و کمتر نویسنده ای دیده می شود که از این طرز نگارش اجتناب جوید» (اسحاق، ۱۳۵۱: ۱۰۵). مؤلف به رواج گونه های ادبی جدید در ایران نیز پرداخته و در این باره آورده: «نگارش «رومان» و موضوعات نمایشات اخلاقی و اجتماعی (تئاتر) و ساختن تصانیف و سرودها امروزه در ایران رواجی یافته و تا حدی ادبیات ایران را به شکل ادبیات اروپا درآورده است» (همان: ۱۰۶). اسحاق - به گفته ی خودش - «در انتخاب اشعار» در این مجموعه، «نهایت دقت» را داشته؛ تا جایی که «این کتاب شامل بهترین اشعار و آثار ادبای حاضر ایران است» (همان: ۱۰۷). رباعیاتی که اسحاق از استاد همایی درج کرده، در دیوان ایشان نیامده است.

### ۳. متن اشعار نویافته از همایی:

۱. دل همچو عاشقان همه خون است جام را\*  
تا کی بیوسد آن لب یاقوت فام را  
روزی لب تو جام بیوسید و می کشان  
هر شب به یاد لعل تو بوسند جام را  
پیوسته ترک چشم تو ز ابرو کشیده تیغ  
دارد به سر مگر هوس قتل عام را  
ای شیخ چند از ره تزویر بهر صید  
گسترده ای ز سبحة صد دانه دام را  
ای لعبت بدیع، بیان «سنا» نگر  
تا بنگری به حسن معانی کلام را

(ایزد گشسب، ۱۳۱۶: ۸۲)

### ۲.

غافل ز چشم آن مه نامهربان گذشت  
عمر عزیز بین که به غفلت چه سان گذشت  
از بس گریست چشمه چشم به هجر یار  
سیل سرشک من ز سر آسمان گذشت  
ای دوست، دست گیر که جانم به لب رسید  
ای دل، به چاره کوش که کار از توان گذشت

مرغ دلم اگرچه به تن داشت الفتی  
بر یاد دام زلف تو از آشیان گذشت  
بسیار کس بیامد و بگذشت از او جهان  
ای من غلام همت آن کز جهان گذشت  
بر لب مباد بگذردت راز دل که شمع  
سوزد از آنکه راز دلش بر زبان گذشت  
کم کن «سنا» به نیک و بد دهر اعتماد  
می نوش و غم مخور که همین و همان گذشت  
(همانجا)

۳.

آنکه منع ز غم و ناله شبگیر کند  
کاش اندر خم زلف تو شبی گیر کند  
جز تو کز زلف به رخ، سلسله انداخته ای  
مه که دیده است که خورشید به زنجیر کند  
تیر آهم گذرد از دل پولاد، ولی  
نتواند به دل سخت تو تأثیر کند  
چشم بد دور، که صد شیر به یک چشم زدن  
آهوی چشم خطا کار تو نخجیر کند  
دولتش یار هر آنکس که غبار ره عشق  
از کف باد صبا گیرد و اکسیر کند  
چاره عشق به دستان نتوان کرد «سنا»  
زانکه تدبیر کجا پنجه به تقدیر کند  
(همانجا)

۴.

گر کس به دهان مار، انگشت کند  
به، تازر مهر خلق در مشیت کند  
جز سایه نیایدت کسی در دنبال  
آن هم چو کئی روی براو، پشت کند  
(اسحاق، ۱۳۵۵: ۲۱۹)

۵.

ای سنبیل تو رهزن دل، فتنه هوش  
تا چند نشسته ای چو غنچه خاموش  
برخیز و بین که بر نشاط بلبل  
نرگس همه چشم گشته و گل همه گوش  
(همانجا)



تا مست از آن لعل می آلوده شدیم      از جام می عقیقی آسوده شدیم  
تا از دهن تنگ تو یابیم نشان      چندی به عبث در پی نابوده شدیم

(همانجا)

\* این غزل در دیگر منبع ما (سخنوران ایران در عصر حاضر) نیز آمده.

منابع:

- اسحاق، محمد؛ سخنوران ایران در عصر حاضر؛ ج ۲، ۱، ۲؛ دهلی؛ جامعه، ۱۳۵۵-۱۳۵۱.
- ایزدگشسب، اسدالله؛ نامه سخنوران؛ تهران؛ فردوسی، ۱۳۱۶.
- مهدوی، مصلح الدین؛ تذکره شعرای معاصر اصفهان؛ ج ۲، اصفهان؛ تأیید، ۱۳۳۴.
- نصری، عبدالله؛ کارنامه همایی؛ تهران؛ دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۶۷.
- همایی، جلال الدین؛ دیوان سنا؛ به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران؛ موسسه نشر هما، ۱۳۶۴.

رحیم پاک نژاد



<p style="text-align: center;">- ۸۲ -</p> <p style="text-align: center;">غزل</p> <p>دال همچو ناله‌ان همه خوست جانرا روزی لب تو جام بی‌سند و میخانه پیشینه ترک چشم تو زار و کشیده نع گشرد ز سینه‌سند دانه نامرا ای لعلت بدایع بیات (سنا) کر</p> <p style="text-align: center;"><b>غزل</b></p> <p>عصر عزیزین که بخت چنان گذشت سپهر سرکشتم ز نس آسمان گذشت ایام چاره کوشی که کور از توان گذشت بر باد دام زلف تو آرزویان گذشت ایمن غلام هست آن کر چه من گذشت سوزد آرزای آنکه رازش بر زبان گذشت بر تو زلفم بخور که عین و هم‌نگذشت</p> <p style="text-align: center;">(ناله شبگیر)</p> <p>آنکه منم ز غم و ناله شبگیر کند چو نوکر زلف بر رخ سلسله اما خند بیر آیم کدره از دل یولاد و لی چشم بد دور که حدشیر باک چشودن دولش باز هر آنکس که غبار رومقی</p> <p>کتاب: سخنوران ایران در عصر حاضر جلد: دوم صفحه: ۸۲</p>	<p style="text-align: center;">سخنوران ایران عصر حاضر جلد دوم تألیف و نگارش محمد اسحاق استاد زبان و تاریخ ادبیات فارسی در دانشگاه کاکته</p> <p style="text-align: center;">چاپ اول حق طبع و تحریف محفوظ چاپخانه: ساسانه دهلی ۱۳۵۵ هجری</p>	<p style="text-align: center;">۲۱۹</p> <p>گر کس بدعان مار انگشت کند      به تا زرد مهر غلی در مشت کند چو سایه بیابست کسی در دیال      آن هم چو کس روی بر او پشت کند</p> <p>ای سنبلی تو زهرن دل فتنه هوش      تا چند نشسته چو غنچه خاموش برخیز و بسین که بر نشاط بیل      ترکی همه چشم گشته و کس همه کوش</p> <p>تا مست از آن لعل می آلوده شدیم      از جام می عقیقی آسوده شدیم تا از دهن تنگ تو یابیم نشان      چندی به عبث در پی نابوده شدیم</p>
--	--	--

## میان و کرانه

یکی از بیت‌های شاهنامه که در ویراست دکتر خالقی مطلق بر اثر خطای روش‌شناختی کنار گذاشتن اجماع دست‌نویس‌ها دچار تحریف شده است بیت زیر است:

ز بربر بیامد سوی خوزیان یکی لشکری پیکر از رومیان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۲).

پیشتر در جایی یادآور شده بودم که چه «خوزیان» که ضبط هیچ نسخه‌ای نیست، چه «سوریان» که ضبط اغلب نسخه‌هاست با «رومیان» قافیه نمی‌شود و «پیکر از رومیان»، چنان که برخی از پژوهشگران دریافته‌اند (نقوی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶) دگرگشته «بیکران و میان» است (عیدگاه‌های، ۱۳۹۲، ص ۲۴۴-۲۴۵).

اما مصحح ارجمند نپسندیدند و قافیه را بیاشکال دانستند و بر ضبط ناستوار «پیکر از رومیان» که خلاف اغلب سندهاست پای فشردند و کران و میان نداشتن لشکر را با منطق سازگار ندیدند (خالقی مطلق، ۱۳۹۲، ص ۲۵۱).

اما لازم نیست که سخنان فردوسی به شرط سازگار بودن با منطق مورد نظر مصحح در متن جای بگیرد. مهم این است که نویسنش اختیار شده مبتنی بر اغلب سندهای کهن باشد، که «پیکر از رومیان» چنین نیست و تنها با دست‌نویس کاما مطابق است (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۹۲، نسخه‌دلها).

وانگهی، کران و میان نداشتن لشکر که کنایه از بزرگ بودن آن است در شاهنامه باز هم دیده می‌شود:

سپه را میان و کرانه نبود همان بخت نوذر جوانه نبود

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۹۳)

سپه را میان و کرانه نبود همان بخت دارا جوانه نبود  
(همان، ج ۵، ص ۵۴۶).  
پس دلیلی برای نپذیرفتن آن نمیماند. اینک صورت بیت مورد بحث، مطابق با اغلب نسخه‌ها، بدون غلط قافیه:  
ز بربر پیامد سوی سوریان یکی لشکری بی کران و میان.

منابع  
خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۲: «باری قافیه در پیرایش برخی از بیت‌های شاهنامه»، آینه میراث، شماره ۵۳، صص ۲۴۵-۲۶۲.  
عیدگاه طرهبهای، وحید، ۱۳۹۲: «تصحیح بیت‌هایی از شاهنامه به یاری قافیه»، آینه میراث، شماره ۵۲، صص ۲۳۹-۲۶۰.  
فردوسی، ۱۳۸۶: شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.  
نقوی، نقیب، ۱۳۸۴: شکوه سرودن، مشهد، دانشگاه فردوسی.

## یک نام جغرافیایی

در قصیده‌ای از فرّخی سیستانی در مدح حاکم غرجستان بیت زیر بدین گونه آمده است:

زمین ز عدل تو بغداد دیگر است امروز تو چون خلیفه بغداد نایب یزدان  
(فرّخی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۸).  
در نسخه م (= مجمع القصاید که بهترین نسخه سروده‌های شاعر است) به جای «زمین» نویسنش «نشین» دیده می‌شود (همان جا، نسخه بدل‌ها). مصحح نیز متوجه شده است که «نشین» باید نام جایی باشد اما نویسنش بی اصالت «زمین» را در متن قرار داده (همان جا).

صورت درست «بشین» یا «پشین» است که نام قصبه‌ای بوده است در غرجستان که حاکم آن را «شار» می‌نامیدند. نام «شار» در همین قصیده آمده است:

همی ندید که برگاه شار شیردلی ست به تیغ شهرگشای و به تیر قلعه ستان.  
(فرّخی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۸).

«پشین» که با توجه به وجود صورت «افشین» (دهخدا، ۱۳۷۷، حاشیه مدخل «شار») می‌توان آن را «پشین» خواند در شعر ناصر خسرو نیز به کار رفته است اما با بدخوانی کاتبان و مصححان به صورت «پشیر» نگاشته شده:

استاده بدی به بامیان شیری      بنشسته به عز در پشیر شاری

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ص ۳۵۰).

صورت درست بیت اخیر را سالها پیش، ایران ستیز فارسی نویسنده، عبدالحی حبیبی در توضیحات ویراست خود از زین الأخبار یافته بود (گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۶۵۸، تعلیقات مصحح).

#### منابع

- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران، ۱۳۷۷: لغت‌نامه، دوره جدید، تهران، دانشگاه تهران.
- فَرخ‌ی سیستانی، ۱۳۸۸: دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر.
- گردیزی، ۱۳۶۳: تاریخ گردیزی (زین الأخبار)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.
- ناصر خسرو، ۱۳۵۷: دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران با همکاری دانشگاه مکه‌گیل.

وحید عیدگاه طرهبه‌ای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نسخه خطی انیس الحجاج در مجموعه خلیلی

### نسخه ای مسروقه از هند؟

انیس الحجاج، اثر صفی بن ولی قزوینی (زنده در ۱۰۹۰ق)، رساله فارسی نه چندان مفصلی است که موضوع آن، شرح سفر دریایی حج از شبه قاره هند و بیان آداب و اعمال حج و توصیف حرمین شریفین و اماکن مقدسه آن است. این اثر به جهت آنکه از نخستین نمونه های شناخته شده از سفرنامه های حج از هند به شمار می آید، از ارزش تاریخی ویژه ای در تاریخ حج گزاری مسلمانان شبه قاره برخوردار است.<sup>۱</sup>

مؤلف این اثر، صفی بن ولی قزوینی، معاصر اورنگ زیب (حکومت: ۱۰۶۷-۱۱۱۸ق) پادشاه گورکانی هند و از اعضای حلقه علمی و ادبی زیب النساء (د. ۱۱۱۴ق)، دختر دانشور اورنگ زیب بوده است. او صاحب آثار و تألیفاتی بوده که برخی از آنها، از جمله زیب التفاسیر (ترجمه فارسی تفسیر مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر امام فخر رازی) و انیس الحجاج را به درخواست زیب النساء نگاشته است.<sup>۲</sup>

قزوینی سفر حج خود را در رمضان ۱۰۸۷ق آغاز کرد و حدود یک سال بعد، در ۱۰۸۸ق به هند بازگشت. انیس الحجاج بیش از آنکه یک سفرنامه به معنی مصطلح، و بیشتر دربر دارنده شرح مشاهدات و خاطرات روزانه مؤلف در طول سفر باشد، یک کتاب راهنمای سفر حج است که در آن به اختصار، مسیر سفر و آداب و مناسک حج و توصیف اماکن مقدس حرمین، شرح داده شده است.

از این اثر نسخه های خطی اندکی در هند، بریتانیا و ایران شناخته شده است که از میان همین

۱ این سفرنامه اخیراً اینجا تصحیح و منتشر شده است: «انیس الحجاج؛ سفرنامه حج از سال ۱۰۸۷-۱۰۸۸»، به کوشش: رسول جعفریان، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر نظر: ۱۵، زیر نظر: رسول جعفریان، قم: نشر مورخ با همکاری کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۹۸، ص ۶۲۷-۷۰۹.

۲ برای آگاهی بیشتر درباره قزوینی و آثار وی بنگرید: «تفسیر زیب التفاسیر از صفی بن ولی قزوینی به نام زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب»، رسول جعفریان، پیام بهارستان، دوره جدید، ش ۱۰، ۱۳۸۹.

نسخه‌های اندک، شماری از آنها، از جمله نسخه شماره ۱۰۲۵ Mss. در مجموعه هنر اسلامی ناصر خلیلی در لندن و نسخه شماره ۵۸،۲۲ در موزه Chhatrapati Shivaji Maharaj Vastu Sangrahalaya در بمبئی، نسخه‌هایی مصوّر با نگاره‌هایی زیبا و نفیس به سبک گجراتی هستند.

من پیش از این در مقاله مفصّلی که درباره انیس الحجاج نوشته‌ام، با بررسی محتوای متنی و تصویری نسخه‌های خطی این اثر، و با تأکید بر نگاره‌های هنری نسخه مجموعه خلیلی لندن، چنین نتیجه گرفتم که انیس الحجاج، برخلاف اثر راهنماگونه مصوّر دیگری همچون فتوح الحرمین محیی لاری که مورد استقبال عموم بوده، اثر راهنماگونه‌ای تقریباً مخصوص دربار بوده است.<sup>۳</sup>

من در همان مقاله، در جایی که به معرفی نسخه‌های خطی این اثر پرداختم، اشاره کردم به اینکه در کتابخانه دارالمصنّفین آکادمی شبلی در اعظم‌گه، نسخه‌ای از انیس الحجاج وجود داشته که در نگارش دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره به آن استناد شده<sup>۴</sup>، اما در فهرست منتشر شده نسخه‌های خطی فارسی این کتابخانه، نشانی از این نسخه به چشم نمی‌خورد.<sup>۵</sup>

پس از انتشار مقاله فوق، خانم دکتر لیلا عبدی خجسته من را از وجود مقاله‌ای قدیمی به زبان اردو در معرفی نسخه خطی انیس الحجاج در کتابخانه دارالمصنّفین آکادمی شبلی مطلع ساختند که به قلم شاه معین‌الدین ندوی (۱۹۰۳-۱۹۷۴)، از صوفیان معاصر شبه قاره، در یکی از شماره‌های مجله معارف (چاپ هند) منتشر شده است.<sup>۶</sup>

با مراجعه به این مقاله، متوجه شدم که شماری از مشخصات نسخه متعلق به کتابخانه یاد شده، از جمله نگاره‌های هنری آن، منطبق بر مشخصات نسخه مجموعه خلیلی لندن است. به ویژه تعداد نگاره‌های نسخه و زیرنویس‌های آنها، که مرحوم ندوی در مقاله خود آنها را شرح داده، کاملاً منطبق بر نگاره‌های نسخه لندن است.

بدین ترتیب نتیجه بررسی خودم و این احتمال که نسخه مجموعه خلیلی لندن، نسخه‌ای مسروقه از کتابخانه دارالمصنّفین باشد را به اطلاع سرکار خانم عبدی رساندم و ایشان تصمیم به پیگیری مسئله از مدیران کتابخانه یاد شده گرفتند. با تعطیلی چند ماهه کتابخانه به علت فراگیری جهانی ویروس

۳ «انیس الحجاج صفی بن ولی قزوینی: راهنمای مصوّر سفر دریایی حج از هند»، احمد خامه یار، میقات حج، شماره ۱۰۷، بهار ۱۳۹۸، ص ۲۹-۶۰.

۴ «انیس الحجاج»، ظفر الاسلام، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ ۱، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۶۷.

۵ مشخصات این فهرست به شرح زیر است: فهرست نسخ خطی کتابخانه دارالمصنّفین شبلی آکادمی اعظم‌گه (اتراپرادش) هند، دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با همکاری کتابخانه دارالمصنّفین شبلی آکادمی اعظم‌گه، چاپ ۱، ۲۰۱۱/۱۳۹۰ م.

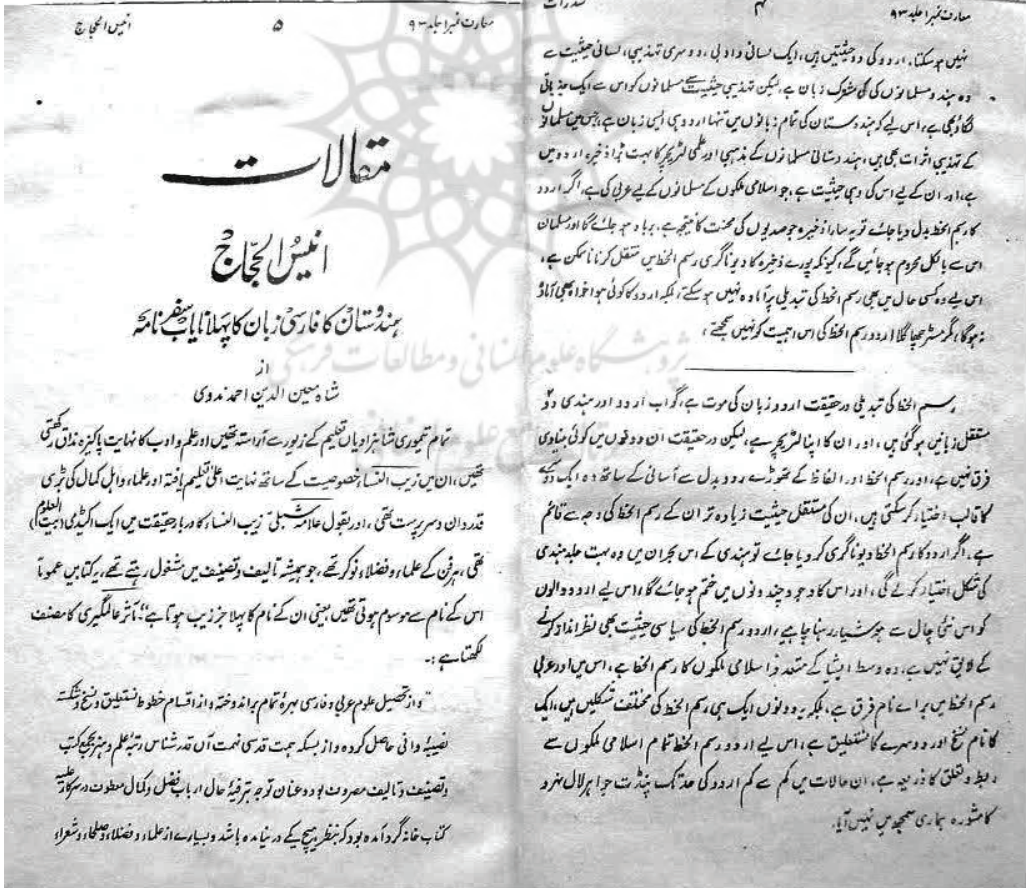
۶ «انیس الحجاج»، شاه معین‌الدین احمد ندوی، معارف، جلد ۹۳، عدد ۱، شعبان ۱۳۸۳ ق / ژانویه ۱۹۶۴، ص ۵-۲۴.

Covid-19، نتیجہ این پیگیری چندی بہ تأخیر افتاد.

سرانجام پس از بازگشایی کتابخانہ دارالمصتفین، خانم دکتر عبدی مسئلہ را پیگیری کردند. پاسخ مسئولین آنجا چنین بود کہ: حدود ۳۰ سال پیش چند مدال، فرمان و نسخہ خطی از کتابخانہ بہ سرفت رفت کہ در میان آنها نسخہ خطی انیس الحجاج نیز بود. بعداً ہمہ اشیای مسروقہ پیدا شدند، بہ جز نسخہ انیس الحجاج.

بر اساس نتیجہ این بررسی و پیگیری ہا، نگارندہ معتقد است کہ نسخہ مجموعہ خلیلی لندن، ظاہراً همان نسخہ کتابخانہ دارالمصتفین آکادمی شبلی است کہ پس از سرفت از کتابخانہ، بہ طریقی نامعلوم سر از لندن درآوردہ و بہ مجموعہ خلیلی راہ یافتہ. این مسئلہ تفسیرگر آن است کہ چرا در فہرست نسخہ ہای خطی فارسی این کتابخانہ، ہیچ اشارہ ای بہ وجود نسخہ انیس الحجاج در آنجا نیست.

احمد خامہ یار



اتفاق سے اسی درمیان میں ایک شخص تفسیر جلالین کا ایک نسخہ دیکر نہ دیکھنے کے لیے لایا اور چھوڑنے کے لیے لایا  
 میں نے بیکری اہتمام کے جاز ساتر میں پھر لکھنے کے لیے نال نکالی، تو یہ آیت بھی اولاد اللہ الذین  
 ہدی اللہ فیہم اھم احسناء " اس نال میں نے اس جہاز پر سفر کرنے کا قصد کر لیا، مگر فقی پر سفر  
 کے لیے جی دوبارہ نکال لیا، تو یہ آیت بھی دکان من المعترضین " اس جہاز پر آٹھ سو سے زیادہ حاجی  
 سفر کرنے والے تھے، اس لیے اس نال سے بڑی پریشانی ہوئی لیکن اس کے اظہار سے مسافروں پریشانی  
 اور ان کے سفر پر عمل پختہ نہ ہونے کا اندیشہ تھا، اس لیے دوسرے اتفاق کو سفر کے شدائد اور بھگتیوں پر معمول  
 اور خدا کے لطف و کرم پر بھروسہ کر کے اس کو کسی پر غلام نہیں کیا لیکن بعض لوگوں کو مسلم ہو گیا، ان سے  
 فحشی جاز کے مسافروں کو بھی اس کی خبر پہنچی، مگر اس کا سونے نے فحشی جہاز سے میری نالی پر معمول کیا اور  
 ہزار ادوہ شیخ نہیں کیا، اور میں نے سلامت رس کا سفر اختیار کیا، اور ۲۵ دن میں تیرہ رات سو رت پہنچ گیا،  
 اس کے بعد دوسرے جہازوں کی آمد شروع ہوئی، فحشی جہاز کو بھی راستہ میں کوئی حادثہ پیش نہیں آیا،  
 لیکن بندہ سو رت پہنچنے کے بعد ننگر گاہ کے قریب کسی حادثہ سے ٹوٹ گیا، مسافروں کا سارا سامان  
 تلف ہو گیا لیکن مسافر کسی کسی طرح بہ نرا درخت پہنچ گئے اور کوئی جان ضائع نہیں ہوئی،  
 تصویریں سفر اے کی تصویروں کی تفصیل حسب ذیل ہے:-

پہلی تصویر - "نوز بندہ سو رت و جہاز جوئی" پورے صفحہ کی ہے،  
 دوسری تصویر - "بحر عمان و جہازات" اس میں جہاز کو سمندر میں چلنے ہوئے دکھایا گیا ہے، پورے  
 صفحہ کی ہے،  
 تیسری تصویر - "نوز شہرا حرم و اتفاقا حساب بھرت" اس میں اجرام چڑھ جیوں کو لکھ لیا  
 چلنے اور عبادت کرتے ہوئے دکھایا گیا ہے، پورے صفحہ کی ہے،  
 چوتھی تصویر - "نوز تریخی و منا سبک آں اطلن و غر و ذبح وری بھرت" اس میں حاجیوں

کو شیطان کو لکھ لیا، اسے، حیاست بنوئے اور تریخی کرتے ہوئے دکھایا گیا ہے، پورے صفحہ کی ہے،  
 پانچویں تصویر - "نوز سارٹ مولدہ لہجہ علی اللہ علیہ وسلم" اس میں سب ذیل آئی کی تصویریں لکھی  
 تہ مولد شریف، مصطفیٰ، مولد شریف، ناصر زہرا رضی اللہ عنہا، در سلسلہ نبیہ، نوز مولدہ صدرین اکثر  
 ملکہ کی لکھی، ان آئینوں میں حاجیوں کا تھوڑا اور عمارت صورت ہیں۔  
 چھٹی تصویر - "ہفتیان کو نما سے مسجد ابراہیم نسبت رحمت اربیع" یہ چاروں سونے کی ہی تھا  
 ناز کعبہ کی ایک چھوٹی سی تصویر ہے،

ساتھویں تصویر - "نوز ما جیان ولایت مغرب" اس میں شالی افریقہ کے اسلامی ملکوں  
 کے جہاز کے قافلہ اور ان کی زرگاہ کا منظر دکھایا گیا ہے، پورے صفحہ کی ہے،  
 آٹھویں تصویر - "نوز قافلہ ما جیان مصر" یہ مصر کے قافلہ کے حاجیوں کی نصف صفحہ کی تصویر  
 نویں تصویر - "نوز قافلہ ما جیان شام" یہ شام کے حاجیوں کے قافلہ کا تقریباً چوتھوں کی تصویر  
 دسویں تصویر - "نوز قافلہ عراق و عراقین و اہل نجد" یہ پوری عربوں اور اہل نجد کے  
 قافلہ کی تصویر ہے،

گیارہویں تصویر - "نوز قافلہ ہند" چوتھالی صفحہ کی بندہ سالی قافلہ کی تصویر ہے،  
 بارہویں تصویر - "نوز قافلہ ایران" نصف صفحہ کی ہے،  
 تیرہویں تصویر - "نوز سواری شریف بركات ماکرمین شریفین بھرت استقبال و پریشین  
 شریفین سلطان محمد خاندکار دوم" پورے صفحہ کی نہایت عمدہ تصویر ہے، اس میں علیہ المسلمین  
 سلطان محمد کے فرشتہ و مصلحت کے استقبال کے لیے شریف بركات کی سواری کا جلوس دکھایا گیا ہے،  
 چودھویں تصویر - "سواری عابدی پاشا امیر طاج مصر بوقت رفتن از مکہ منظر سببہ بن شرف  
 اس میں عمل مصری کا جلوس دکھایا گیا ہے، پورے صفحہ کی تصویر ہے،



سواران محمدی پادشاه ابرو جان ناصر بوقت هر دو فتن از کوه منظر بسوی نیر مشرفند

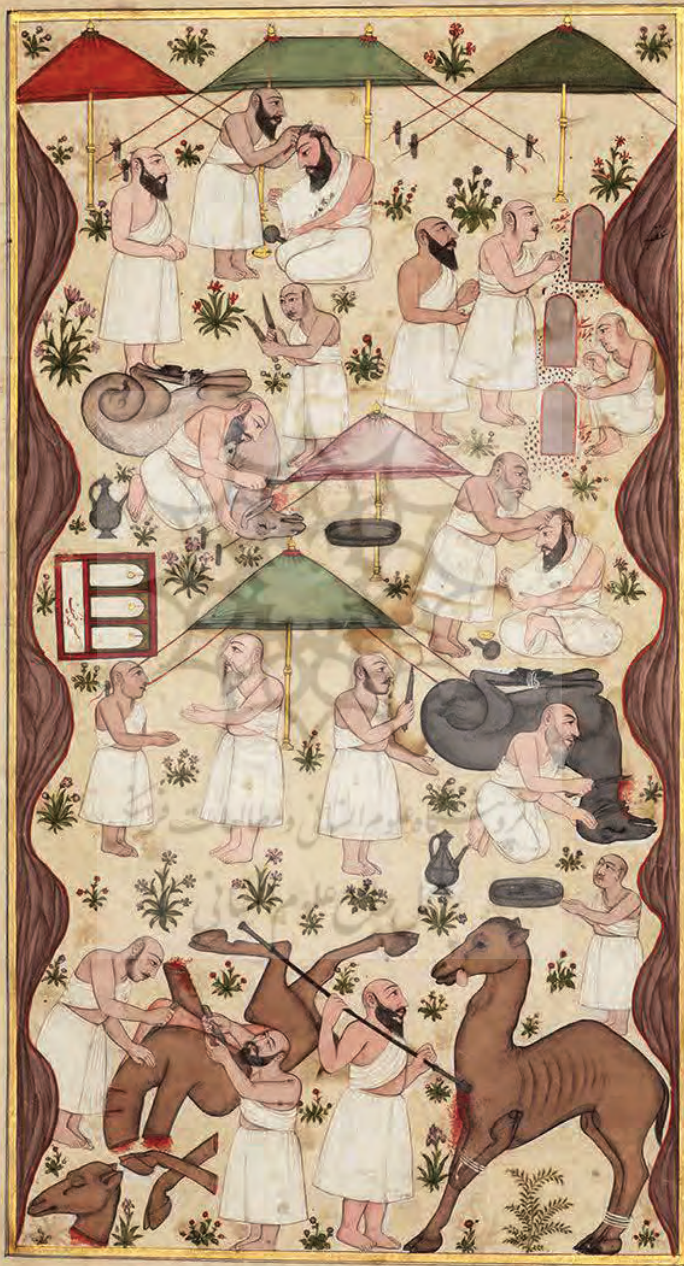


انگته | حاشیه | یادداشت | ۳۵۸ | سال سی و دوم، شماره چهارم، مه - رو آبان ۱۴۰۰



نوروزی‌های مناسک آل از صلیب و خرد و بیخ و در می‌جرات

۲۵



## وقف قرآن ۱۵۰ پاره محمد بن محمد بن ابی الحسن کبریتی به دست یرنقش قاری فخری بر خانقاه مجاور مسجد منیعی در نیشابور در سال ۵۳۰ هجری

یکی از نسخه های کهن موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی، قرآنی ۱۵۰ پاره است که تمامی آن را محمد بن محمد بن ابی الحسن کبریتی در سال ۵۲۸ هجری احتمالاً در نیشابور کتابت کرده است. خط نسخه نسخ زیبای ایرانی است و تذهیب و تزیینات آن نیز بسیار چشمگیر. اندازه اوراق ۱۵\*۱۰ سانتی متر است و هر صفحه، تنها ۴ سطر دارد. کتابت نسخه های قرآن در ۱۵۰ پاره، در قطع کوچک و با چهار سطر در هر صفحه، امری متداول در سده ششم هجری بوده که نمونه های متعددی از آن اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی (مثلاً در جزوات قرآنی ۳۷۷۷ تا ۳۷۹۱) برجای مانده است. حدود نیمی از ۱۵۰ پاره قرآن های کبریتی در کتابخانه آستان قدس رضوی (مثلاً در جزوات قرآنی ۳۴۷۸ تا ۳۵۳۶) باقی مانده است. کاتب در پایان تمام اجزای این قرآن نوشته است: کاتبه الکبریتی یا کتبه الکبریتی. تنها در انتهای یکی از جزوات باقی مانده از این قرآن، انجامه کاملی از کبریتی چنین آمده است: «وقع الفراغ عن کتابته علی یدی العبد الفقیر الراجی رحمة الله تعالی | محمد بن محمد بن ابی الحسن الکبریتی فی الرابع والعشیرین من شهر الله الأصم | رجب | سنة ثمان وعشیرین وخمسائة» (کتابخانه آستان قدس رضوی، جزوه ۳۵۳۳).

دو سال پس از این تاریخ، در سال ۵۳۰ هجری، فردی به نام یرنقش قاری فخری (القاری الفخری)، مجموع این اجزاء ۱۵۰ تایی را بر خانقاه خود ساخته اش در کنار مسجد منیعی در شهر نیشابور وقف کرده و در آغاز آن نوشته است: «وقف کردم | این صد و پنجاه پاره قرآن مجید از بهر رضای خدای تعالی | بر شهر نیشابور در جوار مسجد منیعی عمرها الله بر سر | تربت خویش در گنبدخانه و خانقاه کی بنا کرده منست | تا ساکنان آن نفقت و خوانندگان قرآن می خوانند | و ما را بدعای خیر یاد می دارند بشرطی که نفروشد و گرو نکنند و بعاریت ندهند و هذا خط | الواقف العبد المذنب الفقیر الحقیر المحتاج | الی | رحمة الله یرنقش القاری الفخری بخطه تقبل الله منه | بتاريخ شهر سنه ثلثین وخمس مائة الحمد لله رب العالمین | وشکرا» (کتابخانه آستان قدس رضوی، جزوه ۳۵۱۴).

و سرانجام، حدود پنجاه سال بعد، در ماه رمضان ۵۸۴ هجری، فردی نامعلوم آن را بر حرم رضوی در مشهد مقدس وقف کرده و در آغاز نوشته است: «وقف | هذا الجزء تمام المائة والخمسين بصندوقها | علی مشهد مولانا الرضا صلوات الله علیه | ابتغاء وجه الله وطلباً لثوابه وحثراً من عقابه يوم لا ینفع مال

ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم وقفاً صحيحاً مؤبداً لا يباع ولا يوهب ولا يورث إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها وهو خير الوارثين تقبل الله | منه وذلك في شهر رمضان سنة أربع وثمانين وخمسائة (کتابخانه آستان قدس رضوی، جزوه ۳۵۹۵).

## دو نکته در باب جامع منیعی و یرنقش قاری فخری

جامع منیعی، یکی از مساجد بسیار کهن و تاریخی در شهر نیشابور بوده است. در میانه قرن پنجم هجری، ابوعلی حسان بن سعید مخزومی منیعی آن را بنا کرد که تا حدود دو سده بعد، یکی از مراکز مهم دینی و تعلیمی در نیشابور به شمار می‌آمد. به گفته یاقوت حموی (معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱۷)، ابوعلی حسان بن سعید منیعی بسیار ثروتمند، قدرتمند، خیر و در عین حال، فردی زاهد و اهل علم و سماع حدیث بود که جز این بنا، مدارس علمی و رباط‌های مرزبانی، و مساجدی دیگر نیز ساخته بود. وی در ۲۷ ذی‌قعدة ۴۶۳ در مرو درگذشت. با آنکه مشهور است این مسجد در میانه قرن ششم برابر حمله قوم «غز»، تخریب و به آتش کشیده شد، شواهدی در اسناد و وقف‌نامه‌های کتابخانه آستان قدس رضوی هست که نشان می‌دهد این مسجد تا پیش از حمله مغول، در اوایل قرن هفتم، همچنان معمور و برجا بوده است.

نکته دوم راجع به واقف این نسخه در سال ۵۳۰، یعنی یرنقش القاری الفخری است. از اینکه وی این نسخه قرآن را در مکانی در مجاورت مسجد منیعی وقف کرده و آنجا را مقبره خود و خانقاه و گنبدخانه نامیده، می‌توان دریافت که فردی عادی نبوده و از سرداران و امیران وقت به شمار می‌آمده است. نام پرتکرار «یرنقش» که در متون کهن ایرانی و اسلامی از سده‌های پنجم و ششم هجری بر افراد زیادی از نام‌آوران سلجوقی، از جمله یرنقش زکوی (الکامل، ابن اثیر)، یرنقش بازدار، حاکم قزوین (المضاف الی بدایع الازمان، حمیدالدین کرمانی؛ الکامل، ابن اثیر)، یرنقش هریوه (چهار مقاله، نظامی عروضی) اطلاق شده، احتمالاً ریشه‌ای ترکی دارد. اما کسی که نامش در این وقف‌نامه با عنوان «یرنقش القاری الفخری» آمده، یکی از گماشتگان و امرای سلطان سنجر (۴۷۲-۵۵۲ ق) بوده که از او با همین نام در برخی آثار تاریخی این دوره یاد شده است. از باب نمونه، ابن‌العمرانی (م ۵۸۰ ق) در الإنباء فی تاریخ الخلفاء (تحقیق قاسم السامرائی، قاهره: دار الآفاق العربیة، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م، ص ۲۲۰-۲۲۱) از او با عنوان یرنقش الفخری یاد می‌کند، و می‌گوید وی حامل نامه معروف سلطان سنجر به خلیفه عباسی، المسترشد بالله در بغداد به سال ۵۲۷ هجری بوده است. همچنین عمادالدین کاتب اصفهانی (م ۵۹۷ ق) در کتاب تاریخ دولة آل سلجوق (تحقیق یحیی مراد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ ق، ص ۳۰۰) در ضمن رویدادهای ذیقعدة ۵۲۹، از او با عنوان یرنقش قرآن خوان [= قاری] یاد می‌کند. گفتنی است مصححان عرب این نام را به صورت‌های مختلفی چون یرنقش، یرنقش، یرنقش، یرنقش، یرنقش، یرنقش، و یرنقش ضبط کرده‌اند. جالب توجه آنکه در نسخه ما این نام با غین و به صورت «یرنغش» ضبط شده است. مرتضی کریمی‌نیا

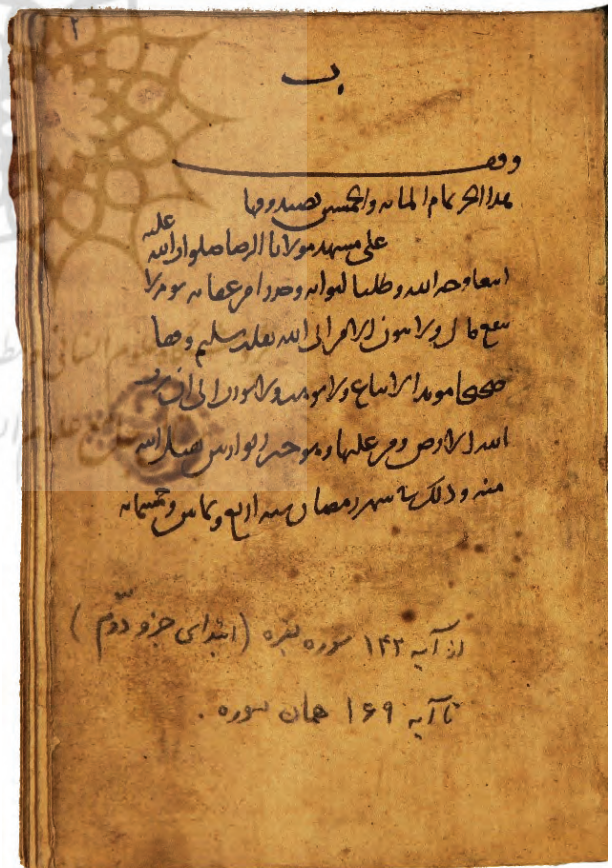


جزوه قرآنی ۳۵۱۴ آستان قدس رضوی: دو لوح آغازین قرآن کبریته که بعدها وقف بر حرم رضوی شده است

جزوه قرآنی ۳۵۳۳ آستان قدس رضوی: انجامة قرآن کبریته در تاریخ ۲۴ رجب ۵۲۸ هجری



جزوه قرآنی ۳۵۱۴: وقف نامه نخست قرآن کبریتی در سال ۵۳۰ هجری به قلم قاری فخری بر خانقاه مجاور مسجد منیعی



جزوه قرآنی ۳۴۹۵ کتابخانه آستان قدس رضوی: وقف نامه دوم قرآن کبریتی در سال ۵۸۴ هجری بر حرم رضوی